

# دیو ان استیفنا

در حکومت غزنویان و سلجوقیان

نوشته

حسن انوری

(دکتر در ادبیات فارسی)

## یادداشت مجله

«دیوان استیفا» در قدیم به سازمانی اطلاع میشد که امور مالی کشوم و جمع آوری خراج در آن متصرف بود و بعد از دیوان وزارت (پا دیوان خواجہ و باصطلاح امروز صدارت عظمی و نخست وزیری) بزرگترین و مهمترین دیوانها بشمار میرفته است.

در شماره ششم سال هشتم مجله بررسیهای تاریخی، مقاله‌ای تحت عنوان «دیوان استیفا در حکومت غزنویان و سلجوقیان» نوشته آقای دکتر حسن انوری چاپ شد. «پنک بخش دیگری تحت همین عنوان که در ولیع دنباله قسمت نخست می‌باشد، توسط ایشان نوشته شده و پاره‌ای دیگر از اصطلاحات معمول در دیوان استیفا و همچنین اصطلاحاتی را که بنحوی با این دیوان مربوط می‌شود، توضیح داده‌اند که با تشکر از معظم له بدرج آن جهت علاقمندان مبادرت می‌گردد.

بررسیهای تاریخی

نوشته : حسن انوری  
(دکتر در ادبیات فارسی)

## دیو آن استیضا

در حکومت غزنویان و سلجوقیان  
و برخی اصطلاحات مربوط به آن

### اقطاع دار و اقطاع داری

اقطاع دار همان مقطع است یعنی کسی که اقطاع ، در اختیار یا در در تصرف او قرار می گیرد و اقطاع داری عمل اقطاع دار است :  
«لشکر را مال روشن باید کرد و آنچه اهل اقطاع اند اند درست  
ایشان مطلق و مقرر باید داشت و آنچه غلامان اند که اقطاع داری  
را نشایند مال ایشان پدیدار باید آورد . »<sup>۱</sup>

### اوarge

بگفته خوارزمی در مفاتیح العلوم<sup>۲</sup> معرب آواره و به معنی  
دفتری است که مستوفیان مقدار خراج افراد را در آن یادداشت  
می کرده و مقدار پرداختی او را در هر دفعه ثبت می کرده اند .  
آقای دکتر معین اوarge را معرب آواره نوشته و دو معنی  
برای آن آورده اند :

(۱) سیر الملوك ، چاپ هیوبرت دارک ص ۱۲۶

(۲) متن عربی ص ۵۴ ترجمه فارسی ص ۵۷

- ۱- دفتری که در آن اقلام مختلف هزینه و درآمد راجدگانه وارد می‌کردند و در آن مخارجی را که از محل عواید مختلف مالیاتی و وجهه دیگر بعمل می‌آمد نشان می‌دادند.
- ۲- دفتری که در آن میزان بدھی هریک از مؤدیان مالیات و اقساطی را که آنان بابت بدھی مالیات خود می‌پرداختند ثبت می‌شد.<sup>۳</sup>

### ایفار

ایفار کلمه‌ای است ترکی. خوارزمی در ضمن برشمردن اصطلاحات دیوان خراج گوید: ایفار یعنی حمایت و آن چنین است که حکومت، حمایت مردم روستا یا دهستانی را بدون آنکه عاملی یا مأموری در آنجا بگمارد بر عهده می‌گیرد و برای این طرفداری مبلغی تعیین می‌شود که باید هرسال به مرکز بیت‌المال در پایتخت یا به یکی از شهرستانها فرستاده شود.<sup>۴</sup>

**مؤلف مالک و زارع در ایران می‌نویسد:**

«در مأخذ مختلف از زمین‌های یاد شده که از اخراج معاف بوده و باین و آن می‌بخشیده‌اند. ظن غالب برآنست که این زمین‌ها را از محل املاک خالصه یا زمینهایی که امام بنیابت از مردم در تصرف خود داشته است می‌داده‌اند. این گونه زمین‌های اعطایی شاید بارت می‌رسیده اما چون عنوان عطیه داشته احتمال کلی برآنست که در زمان حیات صاحب عطیه هر وقت که می‌خواستند می‌توانستند معامله را فسخ کنند و زمین را از او پس‌بگیرند اگر حکومت زمین را پس نمی‌گرفت بعداز مرگ صاحب عطیه

(۳) فرهنگ فارسی، ج ۱ ص ۳۹۷

(۴) مفاتیح العلوم ص ۶۰

زمین اعطایی یا بعنوان ارث می‌رسیده یا مجدداً آنرا بوراث می‌بخشیدند.

اینکه وراث صاحب اصلی زمین اعطایی تا کجا می‌توانستند زمین موروثی را بر طبق قوانین وراثت اسلامی میان خود قسمت کنند روشن نیست اگر چنین زمینی از طرف صاحب اصلی آن بیازماندگانش پارث می‌رسید در این صورت بطن غالب می‌توان گفت که موافق احکام ارث میان ورثه تقسیم می‌شد اما اگر باصطلاح آن را بعنوان عطیه بیکی از وراث متوفی می‌بخشیدند در این حال تقسیم ملک جایز نبود.

در بعضی موارد کسانی که زمین بآنان اعطا شده بود یکباره از پرداخت خراج معاف نمی‌شدند بلکه فقط از میزان خراج آنان کاسته می‌شد و صاحب عطیه مجاز بود که خراج را به بیت‌المال بپردازد یعنی در این صورت دیگر خراج را توسط عامل خراج به بیت‌المال نمی‌پرداخت. بدین گونه وی بکلی از نظارت محصلان مالیات و هر تغییری که ممکن بود در مالیات مقرر او راه یابد آسوده می‌شد. این گونه عطاها را ایغار می‌خواهندند.<sup>۵</sup>

### بارز

از اصطلاحات حسابداری قدیم است. نظام‌الاطبا آورده:  
در اصطلاح حساب جمع کل است. انوری آن را در مقابل ترقین بکار برده که معلوم می‌شود از مصطلحات معمول دوره سلجوقی بوده است. و در شرح مشکلات دیوان انوری آمده است: بارز مبلغی یا مقداری بود که از حشو بیرون آید.<sup>۶</sup>

(۵) مالک وزارع در ایران، ترجمه فارسی ص ۷۹-۸۰

(۶) شرح مشکلات دیوان انوری به تصحیح مدرس رضوی ص ۱۶۱

و رجوع به اصطلاح ترقین شود.

### باقي

مراد از آن تتمه و باقی مانده خراج و مال است که نزد باجگذار و رعیت می‌ماند. در مفاتیح العلوم خوارزمی آمده: باقی، مقدار خراجی است که مردم بدھکارند و هنوز نپرداخته‌اند<sup>۷</sup> در تاریخ بیهقی آمده است:

... عبدالغفار بهداد استیفا برود و بگوید مستوفیان را تاخت بر حاصل و باقی او بکنند<sup>۸</sup>. باید دانست که حاصل در این مورد مصادف باقی است. در لفت نامه دهخدا ذیل باقی آمده است: «هنگام تفریغ حساب، آن را «فاضل و باقی» و «حاصل و باقی» گویند.» اصطلاح باقی در شعر مسعود سعد نیز بکار رفته، آنجا که گوید:

نز هیچ عمل نواله‌ای خوردم  
(دیوان ص ۳۵۷)

جمع این کلمه بقایا است و در دیوان بکار می‌رفته.

### برات

برات که در عربی بصورت براءة، برأت بکار می‌رود در اصل به معنی پاک و بیزار شدن از عیب و وام و جزان است (منتهی الارب) و در اصطلاح دیوانی عبارت از «رسیدی است که کمیبد یا خزانه‌دار در برابر اجناسی که تعویل می‌گیرد به آورنده جنسی می‌دهد.»<sup>۹</sup>

(۷) ترجمه فارسی ص ۶۲

(۸) ص ۱۲۹

(۹) دیده شود ترجمه تاریخ یعنی ص ۳۳۹

(۱۰) مفاتیح العلوم ترجمه فارسی ص ۵۸

نیز برات در دوره مانحن فیه با اندکی تفاوت با معنی فوق به معنی نوشته ایست که از طرف دیوان وزارت یا بارگاه به خزانه‌دار یا حکام ولایات فرستاده می‌شده تا در مقابل آن وجه یا جنسی به آورنده بدنه چنانکه بیهقی گوید: صواب آن است که از خازنان نسخی خواسته آید بخرجهای که کرده‌اند و آن را به دیوان عرض فرستاده شود و من که بوسیله لشکر را بر یکدیگر تسبیب کنم و برآتما بنویسنده تا این مال مستفرق شود. (تاریخ بیهقی ص ۲۵۷) نیز گوید: بوسیله دیوانی بنهاود مردم را در پیچید و آن مردم که بدست وی افتاد گریختگان را می‌دردادند... و سواره و پیاده می‌رفت و مردمان را می‌گرفتند و می‌آوردند و برات لشکر بیستگانی روان شد بر بوسیله اسماعیل و آتش در شهر (مراد شهر آمل در مازندران است) زدند (عماکن کتاب ص ۴۶).

این لفظ به همین معنی در چهار مقاله نیز بکار رفته و شادروان محمد قزوینی در توضیح آن نوشته‌اند: لفظ برات که اکنون در عرف اهل دیوان و تجار مستعمل است به معنی نوشته‌ای که بواسطه آن دولت برخانه یا بر حکام یا تاجری بر تاجیری دیگر حواله وجهی دهد و آن را بربروات جمع بندند، عربی است و در اصل براءه بهمزة قبل از تا بوده است به معنی بری‌الذمه گردیدن از دین و صواب در جمع آن براءات «یا» برآوات است.

(ذیل قوامیس عرب از ذی) (چهار مقاله ص ۶۹ حاشیه ۲)

عبارت چهار مقاله که این شرح بخاطر لفظ برات در آن داده شده در شرح حال امیر معزی و گفتار هم از قول او چنین است: امیر علی مرا خواجه معزی خواند. سلطان گفت: امیر معزی. آن بزرگ بزرگ زاده چنان ساخت که دیگر روز نماز پیشین هزار دینار

بخشیده و هزار و دویست دینار جامگی و برات نیز هزار من غله به من رسیده بود .  
(ص ۶۸ - ۶۹)

### بندار

آقای دکتر معین اصل آن را بندهار نوشته واز جمله این معانی را که همه اصطلاح دیوانی هستند برای این کلمه آورده‌اند :

- ۱- کسی که خراج جنسی را بطور عمد می‌خرد .
- ۲- متصدی چاپار خانه ، صاحب برید .
- ۳- سردار قشون ، سalar .
- ۴- گمرکچی
- ۵- موکل اخذ مالیات از بارها و بنه‌ها .

مرحوم ملک‌الشعرای بهار در حواشی تاریخ سیستان نوشته‌اند از مناصب اعمال خراج بوده است و از اینکه لفظ فارسی است معلوم می‌شود ، این لقب یا منصب پیش از اسلام معمول بوده و اعراب نیز آن را استعمال کرده‌اند . (ص ۲۰۲) و در متن تاریخ سیستان ، ابویزید خالد بن محمد بن یحیی نامی با لقب شغلی بندار کرمان یاد شده در این عبارت : ابویزید خالد بن محمد بن یحیی بندار کرمان بود و نامه همی‌نششت سوی مقتصدر اندر حدیث سیستان (ص ۳۰۳) . در تاریخ گردیزی نیز در این عبارت دیده می‌شود : یکی بندار بود و او را ماهر و گفتندی (ص ۵۱) .

ابن حوقل نیز در صورة‌الارض نویسد : این نواحی را اعمالی مختلف است و هر چند ناحیه قاضی و صاحب خبر و برید و صاحب معونت و نویسنده سله معروف به بندار که مأمور اخذ خراج است دارد .  
(ترجمه دکتر شعاع من ۱۶۰)

مترجم فارسی کتاب در حواشی و تعلیقات درباره لفظ سله نوشته است : ناشر نسخه حطر (متن عربی) آن را به سلue (=متاع

و کالا) تصحیح کرده است و پیداست که سله در اینجا معنای روشی ندارد. باید دانست که سلنه نیز مسئله را بروشی حل نمی‌کند و کاتب سلنه یعنی متاع و کالا که معروف به بندر و مطالبه‌کننده خراج باشد خالی از ابهام نیست بعید نیست که کلمه مزبور سکه (= محلی که پیکه‌های آماده در آن منزل می‌کرده‌اند) بوده باشد که در این صورت کاتب سکه را با یکی از معانی بندر که متصدی چاپارخانه باشد می‌توان تا حدی تطبیق داد.

آقای دکتر محقق در تحلیل اشعار ناصرخسرو (ص ۱۳۹) ابیات زیر را برای بندر شاهد آورده:

گرگ مال و ضیاع تو نخورد      گرگ صعب تو میر و بندر است  
 (دیوان ص ۶۹).

در طمع روز و شب میان بسته      بسر در شاه و میر بندازند  
 (ص ۱۲۸).

روزی پیش آیدت باخر کان روز      دست نگیرد ترا نه میر و نه بندر  
 (ص ۱۶۶).

بطور کلی از مجموع اینها می‌توان نتیجه گرفت که بندر یکی از مشاغل و مناصب عالی مالی در این دوره بوده و اینکه ناصرخسرو آن را با شاه و امیر همراه آورده معلوم می‌شود شغل و منصب بزرگی بوده است.

### بیت‌المال

از اصطلاحات قدیم و به معنی جایی است که کلیه اموال دیوانی و غنائم و جز آن در آن جمع می‌شده است در دوره خلفای عباسی به معنی خزانه‌کل مملکت استعمال می‌شده است.<sup>۱۱</sup> در دوره

(۱۱) المرجع

(۷)

غزنویان و بعد از آن نیز این اصطلاح بکار می‌رفته و در تاریخ بیهقی اصطلاح «بیت‌المال صلتی» که ظاهراً مراد از آن وجوهی است که باید بصورت صله اعطای شود بکار رفته است. نیز در جاهای دیگر بیت‌المال به معنی خزانه کل کشور استعمال شده، در مورد اول از قول مسعود غزنوی می‌خوانیم که: پنجاه هزار درم از بیت‌المال صلتی به پیادگان قاعده باید داد و پنجاه هزار درم بدین مطربان و پای کوبان (ص ۲۴۱) و در مورد دوم می‌خوانیم که: ابوالقاسم (مراد ابوالقاسم کثیر است) بهیچ حال زهره ندارد که بیت‌المال ببرد (ص ۳۶۲). این اصطلاح ظاهراً در دوره متاخر (صفویه) صفت شخصی بوده و به کسی که از طرف سلطان مسئول حفظ اموال غاییان و ایتمام بوده اطلاق می‌شده است.

(رجوع به سازمان اداری حکومت صفوی ص ۷۵ شود).

**کتابخانه مدرسه علمیه قم**  
**بیستگانی**

مواجبی بوده است که سالی چهار بار به لشکر می‌داده‌اند و این رسم دیوان خراسان بوده است. این کلمه را به عربی عشرينیه می‌گفته‌اند. خوارزمی در مفاتیح العلوم ضمن اصطلاحات دبیران دیوان سپاه آورده: حساب العشرينیه، شیوه‌ای است که طبق آن در هر سال، چهار نوبت جیزه پرداخت می‌شود.

(ترجمه فارسی ص ۶۶، متن عربی ص ۶۵) مصححان تاریخ بیهقی نوشته‌اند: شاید پولی بوده است به وزن بیست مثقال چنانکه کمر هزارگانی به معنی هزار مثقالی می‌گفته‌اند منوچهری گوید: یکی را ذبن بیستگانی ببغشی یکی را دو باره دهی بیستگانی (حاشیه ص ۵۹ تاریخ بیهقی)

در تاریخ بیهقی در چند جای این واژه بکار رفته است از جمله

در صفحات ۵۹-۱۲۶-۲۵۷-۲۶۶-۵۰۵ (چاپ فیاض - غنی) و چنین برمی‌آید که بیستگانی بیشتر مواجب لشکریان بوده است (نیز رجوع به ترجمه تاریخ یمینی ص ۱۸۷ شود) در جایی از تاریخ بیهقی صحبت از این است که تا یک سال بیستگانی ندهند و به جای آن لشگر را بریکدیگر تسبیب کنند (رجوع به همین اصطلاح شود) (ص ۲۵۷) و جایی از قول سلجوقيان که تازه به نواحی خراسان آمده‌اند آمده است که «تا این شهرکها که باطراف بیابان است چون مرو و سرخس و باورد ما را (سلجوقيان) داده آید چنانکه صاحب بریدان و قضاط و صاحب دیوان خداوند باشند و مال می‌ستانند و به ما می‌دهند به بیستگانی تا ما لشکر خداوند باشیم و خراسان پاک کنیم از مفسدان» (تاریخ بیهقی ص ۵۰۵). شادروان عباس اقبال را عقیده براین بود که اصلاً بیستگانی را هر بیست روز یک بار می‌پرداخته‌اند و در برخی فرهنگها آمده است که آن را بیست هر ماه پرداخت می‌کرده‌اند.

(حوالش سیر الملوك ص ۳۴۰).

در **سیر الملوك** کلمه بیستگان و سیگان در عبارت زیر در داستان خروج مزدک و مهمانی انشیری وان آنگاه که انشیری وان می‌خواهد خلعت به مزدکیان دهد چنین آمده است :

نوشیروان گفت : جامه‌ها در آن سرای دیگر برند که اینجا آنبوه است تا بیست بیست و سی سی آنجا می‌آیند و خلعت می‌پوشند و از آن سرای به میدان چوگان می‌روند و می‌ایستند تا همه پوشیده شوند چون همه را پوشانیده باشند آنگاه ملک و مزدک به میدان آیند و چشم برافکنند و نظاره کنند و من بفرمایم تا در زرادخانه باز کنند و سلاحها بیارند و نوشیروان پیش از آن کس بدیه‌ها فرستاده بود و مردی سیصد حشر خواسته هر یکی با بیلی تا بیایند و سرایها و باغها از خس و خاشک پاک کنند . چون مردم از دیه‌ها

بیامندند همه را در میدان چوگان گرد کرد و در استوار ببست . پس ایشان را گفت «خواهم که امروز و امشب در این میدان دوازده هزار چاه کنده باشید هر یک مقدار یک گز و نیم و خاک چاه بر کناره بگذارند و نگاهبانان را فرمود تا چون چاه کنده باشند همه را باز دارند و نگاه دارند تا کسی از ایشان بدر نرود . و آن شب چهارصد مرد را با سلاح در آن سرای پنهان داشته بود . و گفته هر بیست و سی را که از مجلس در سرای می‌فرستم شما ایشان را بمیدان می‌برید و هر یک را بر هنر می‌کنید و سربزیر در چاه می‌کنید تا بتناف و پایه‌ها در هوا و خاک چاه گرد ایشان فرو می‌ریزید و بلگد بنزینید تا در چاه استوار شوند .

چون جامه‌ها و خلعت‌ها از مجلس در آن سرای بردازد دویست اسب با ساختهای زر و سیم و سپرها و کمرها و شمشیرهای بزر پیش آورده‌اند نوشیروان فرمود که در آن سرای برید ، بردازد ، پس نوشیروان بیستگان و سیگان را بر می‌گزید و در آن سرای می‌فرستاد و ایشان را بمیدان می‌بردازد و نگون سار در چاه می‌کردن و بخاک می‌انباشتند تا همه را بدین صفت هلاک کردنند .

(سیرالملوک ص ۲۵۷-۲۵۸)

با توجه به استعمال بیستگان در این عبارت باحتمال می‌توان چنین نتیجه گرفت که سپاهیان به گروههای بیست تنی یا عده‌ای در آن حدود در برابر مسئول پرداخت حاضر می‌شدند و مواجب خود را دریافت می‌کردند . (حوالی سیرالملوک ص ۳۳۰)

در برخی از نسخ سیرالملوک این عبارت نیز دیده می‌شود : (البتگین) گفت هرماهی بیستگانی مشاهره نمی‌ستانی ؟ گفت می‌ستانم گفت پس چرا به زر نخریدی . (ص ۱۴۶ سیرالملوک و حاشیه آن) اگر نسخه درست باشد باید گفت که بیستگانی مواجب ماهانه بوده است .

بهرحال از اصطلاحات رایج دوره غزنوی و سلجوقی است و در دواوین شاعران این عهد نیز دیده می‌شود از آن جمله فرخی گوید:  
ز بهر تقرب قوى لشکرت را سپهر از ستاره دهد بیستگانی  
(دیوان ص ۳۷۰)

سپاهیست او را که از دخل گیتی بسختی توان دادشان بیستگانی  
(دیوان ص ۳۹۳)

\* از مجموع آنچه گذشت می‌توان چنین نتیجه گرفت که بیستگانی موافق کسانی بوده که به نحوی به دیوان وابسته بوده‌اند. صاحب بریدان، قضات و سپاهیان و جز آنان بیستگانی می‌گرفته‌اند. وجه تسمیه آن بدرستی معلوم نیست و نیز در اینکه در چه موقعی پرداخت می‌شده اقوال مختلف است هرسه ماه یک بار هر بیست روز یک بار و هر ماه یک بار گفته‌اند. ظاهراً چنین بنظر می‌رسد هرسه قول درست باشد و در هر دوره و یا در هر محلی بنا به قرارداد و سنت در موقع معینی پرداخت می‌شده است چنانکه امروزه حقوق و دستمزد افراد در برخی سازمانها بطور هفتگی در برخی در هر دو هفته یک بار و در سازمانهای دولتی ماهی یک بار پرداخت می‌گردد.

### بیستگانی خوار

آنکه بیستگانی می‌گیرد : بیهقی گوید :  
چاکران بیستگانی خوار را خود عادت آن است که چنین کارها را بالا دهن و از عاقبت نیند یشند  
(تاریخ بیهقی ص ۱۶۲).

نیز گوید :  
امیر اسب بداشت و نقیبان را گفت هم اکنون خواهم که این مولا زاده را حاضر کنید ، بتاختند و از قضاء آمده و اجل رسیده مولازاده را بیاورند و بیستگانی خوار بود ، با گوشیند که استده

بود و امیر او را گفت بیستگانی داری؟ گفت دارم چندین و چندین، گفت گو سپند چرا ستدی؟ (تاریخ بیهقی ص ۴۶۹). یعنی حقوق و وظیفه داشتی گوسفند چرا گرفتی؟

### پاکاری

در برهان قاطع در توضیع این لفظ گوید: کسی را گویند که چون تحصیلداری بجایی بباید او زر از مردم تحصیل کند و به تحصیلدار دهد. (مصحح دکتر معین ج ۱ ص ۳۵۵) در آثار وزراء عقیلی (ص ۱۷۹) درباره وزارت احمد حسن میمندی و امتناع وی از قبول این شغل آمده است: «احمد گفت که من پیر شده‌ام و از من این کار نمی‌آید بوسهول را وزارت بباید کرد تا من از دور اشارتی که باید کرد می‌کنم، بوسهول گفت من چه مردوز را تم و من جز پاکاری را نشایم.»

همین مطلب در تاریخ بیهقی چنین است:  
واز پیغامها که به خواجه احمد حسن می‌رفت بوسهول را گفته بود من پیر شدم و از من این کار به هیچ حال نیاید، بوسهول حمد وی مردی کافی و دریافتی است وی را عارضی باید کرد و ترا وزارت تا من از دور مصلحت نگاه می‌دارم و اشارتی که باید کرد می‌کنم. بوسهول گفت من بخدواند این چشم ندارم، من چه مرد آن کارم که جز نابکاری را نشایم. (ص ۱۵۰)

گو اینکه نابکاری در این عبارت معنی «بدرد کاری نخوردن و عدم لیاقت و بیکارگی» می‌دهد چنانکه در این شعر ناصرخسرو جز از بهر علمت نبستند لیکن تو از نابکاری نه مشغول کاری (بنقل لغت نامه)

مع هذا می توان حدس زد که شاید در این عبارت بیهقی در اصل پاکاری بوده نه نابکاری که در این صورت شغل پاکاری را با وزارت مقایسه کرده است.

### تاریخ

خوارزمی در مفاتیح العلوم ضمن اصطلاحات و اسماء یادداشتہا و دفاتر و اعمال، این اصطلاح را آورده و چنین نوشته است: کفته‌اند این کلمه فارسی است و معناش نظام و ترتیب است زیرا مانند سیاهه یا پیش نویسی است که برای رسیدگی به حسابهای متعدد که به دانستن تمام آنها نیاز است مورد استفاده واقع می‌شود – من گمان می‌کنم که این کلمه مصدر باب تفعیل باشد از کلمه اوarge که هنگام صرف می‌گویند:

ارجت تاریجاً، زیرا عمل تاریخ در حسابداری به اوarge شباهت دارد. در تاریخ چنین عمل می‌کنند که در زیر هر اسم دفعات دریافتی شخص را دریک ستون می‌نویسند تا جمع بستن آنها در دفتر حساب آسان شود. (من ۵۴، ترجمه فارسی ص ۵۸).

### تشمین

قیمت کردن، قیمت گذاشتن برکالا. (قطر المحيط) محمد بن هندوشاه نخجوانی در دستورالکاتب (چاپ مسکو ج ۱ ص ۶۴) ضمن بر شمردن صفاتی که برمال طاری می‌شود و موضوع بحث مستوفی می‌تواند باشد یکی نیز «تشمین» را نام برد.

### تخمین

خوارزمی در ضمن اصطلاحات دیوان خراج آورده

و گوید :

تخمین برآورده کردن قیمت سبزیهاست ، این کلمه از خمانا مشتق شده و در فارسی در مورد شک و گمان بکار می‌رود .  
(ص ۶۱ ترجمه فارسی ص ۶۲) .

منظور خوارزمی آن است که اندازه کردن چیزی را به حدس و گمان تخمین گویند . در دستور الكاتب نجوانی فصلی به حرز و تخمین که کاتب و دبیر باید از آن آگاهی داشته باشد تخصیص داده شده است چنانکه فهرست کتاب مزبور ج ۱ (چاپ مسکو ) ص ۴۹ حاکی است .

### ترقین

خوارزمی در ضمن اصطلاحات و اسماء یادداشتها و دفاتر و اعمال آرد :

ترقین خطی است که در تاریخ یا عرضه به کار می‌رود ، یعنی هنگامی که یک باب از سطربال خالی باشد در قسمت خالی مانده خط می‌کشند تا ترتیب دفتر با آن خط محفوظ بماند ، این خط بمنزله صفر است در حساب هندو حساب جمل ، این کلمه از رقان مشتق شده که در لفظ نبطی به معنی فارغ و خالی است .

(ماتابع العلوم ، ترجمه فارسی ص ۶۰)

صاحب آندراج آرد : سیاه کردن موضوعی و دفتر حساب [ظر] : در دفتر حساب تا گمان نشود که اینجا را سفید گذاشته‌اند برای نوشتن حساب . و صاحب نفایس الفنون گوید : ترقین خط کشیدن بر حساب نوشته [است] تا ظاهر شود که آن نوشته در حساب آمده بود ، بعداز آن گردانیده شد . (آندراج ، چاپ تهران ج ۲ ص ۷۷۰) و در شرح مشکلات دیوان انوری گوید : ترقین سیاه کردن [موضوعی از کتاب حساب است .  
(ص ۱۶۷ ، ۱۶۸)

در دیوان انوری این اصطلاح دیده می‌شود آنجا که گوید :

مسند تست بحق بارز مجموع وجود  
وان دگرها همه ترقین عدم را تفصیل

(دیوان چاپ مدرس رضوی ج ۱ ص ۳۰۰)

نیز .

کرده ترجیح حشو اشعارت      بارز صیت دیگران ترقین  
(عنان کتاب ص ۳۸۲)

نیز :

ورقلم در جهان کشد قهرش      بارز کون را کند ترقین  
(عنان کتاب ص ۳۹۳)

و این نشان می‌دهد که این اصطلاح در زمان انوری یعنی  
دوره سلجوقیان از مصطلحات رایج بوده است .

### تسبیب

تسبیب یعنی وظیفه و جیره مردی را برمالی که وصولش  
دشوار است موکول کنند تا آن شخص کارگزار را در وصول آن مال  
یاری کند . این مال ، در ظاهر به حساب کارگزار ثبت می‌شود و در  
واقع به جیره بگیر تسلیم می‌گردد .

(مقایع العلوم خوارزمی ، ترجمه فارسی ص ۷۴)

بیهقی در چند مورد این اصطلاح را بکاربرده از جمله در ماجرای «بازستاندن مالهای صلتی» گوید : «بوسهمل زوزنی و دیگران تدبیر  
کردند در نهان که مال بیعتی و صلتها که برادرت امیر محمد داده  
است باز باید ستد که افسوس و غبن است کاری نا افتاده را افزون  
هفتاد و هشتاد بار هزار هزار درم بترکان و تازیکان و اصناف  
لشگر بگذاشتند و این حدیث را در دل پادشاه شیرین کردند و گفتند

این پدریان بروی و ریاء خود بخواهند که این مال خداوند باز خواهد که ایشان آلوده اند و مال ستدۀ اند دانند که باز باید داد و ناخوششان آید ، صواب آن است که از خازنان نسختی خواسته آید بخرجهای که کرده‌اند و آن را به دیوان عرض فرستاده شود و من که بوسهم لشکر را بر یکدیگر **تسبیب** کنم و بر اتمها بنویسند تا این مال مستفرق شود و بیستگانی نباید داد یک سال تا .... (ص ۲۵۷).

لشکر را بر یکدیگر **تسبیب** کنم ، یعنی مواجب و مستمری لشکریان را بر هم‌دیگر حواله کنم . در ترجمهٔ تاریخ یمینی (ص ۳۴) در موضوع ابتدای وزارت احمد حسن می‌میندی آمده :

واگرچه اسم وزارت هنوز نبود اما جملگی امور برآی او بقطع می‌رسید و وزارتی در پردهٔ عزلت می‌راند تا سلطان مثال فرستاد و عمال خراسان را به حضرت خواند و محاسبات بازخواست و رئیس و مرئوس و شریف و مشروف روی بدرگاه آوردند و به وقت وصول ایشان سلطان را عزم ناحیتی افتاد و اذناب خدم و اتباع حشم را به **تسبیب** برسر عمال کرد تا بارهایی تمام مالهای بسیار از ایشان حاصل کردند .

نیز دیده شود ص ۶۳ همین کتاب . «**مبیب**» نیز بمعنی وصول‌کننده و گیرنده خراج بکار میرفته است ، چنانکه در ترجمهٔ تاریخ یمینی می‌خوانیم :

رعایای خراسان قصه‌ها به درگاه روان کردند و به تعریف ابواسحاق صاحب دیوان رقمه‌ها عرض دادند و سلطان به تصحیح آن حال مثال فرمود و به تحصیل و ترویج آن مال مسیبان فرستاد و از وی مالی بسیار حاصل شد . (ترجمهٔ تاریخ یمینی چاپ آقای دکتر شعار ص ۳۴۵) . نیز در همان کتاب آمده است :

جريدة بقایای اموال براعمال وعمال عرض کردند و بر تحصیل آن مسببان بگماشتند.

(همان کتاب، به نقل قیش های سازمان لفت نامه دمخته)

### تسجیل

مالی یا جرمی را بر ذمه کسی فرود آوردن و مسجل کردن.  
خفاجی در شفاء الغلیل (ص ۱۰۴) میگوید: سجل علیه بکذا شهره  
به و وسمه کانه کتب علیه سجلا

(به نقل از حاشیه ۵ ص ۱۵۷ تاریخ بیهقی چاپ فیاض - غنی)

در تاریخ بیهقی (ص ۱۵۷) عبارتی است چنین: «امیرک  
بیهقی در عزل وی (بوعبدالله پارسی) بتعمیل برفت چنانکه بیاورم  
و مالی بزرگ ازوی بستند.

مصطفحان تاریخ بیهقی حدس زده‌اند که کلمه تعمیل در این  
مورد باشد در اصل تسجیل به معنی مذکور بوده باشد.

تسجیل در آنند راج به «قباله و تمسل نوشتن» معنی شده

(چاپ تهران ج ۲ ص ۱۰۹۴).

### تسوییغ

مقداری از خراج سالانه است که به کسی که باید خراج را  
بپردازد ببخشد.

(ماتیع العلوم خوارزمی ص ۶۰ ترجمه فارسی ص ۶۲)

در سیرالملوک تسویفات مترادف گونه با صلات و مرسومات  
آمده: هر مالی که آن در وجه خزانه نهاده بودندی از دخل ولايت  
هرگز آن را تبدیل و تحویل نکردنی تا اخراجات بوقت خویش  
می‌رسیدی و در صلات و مرسومات و تسویفات تقصیر و تأخیر  
نیفتادی و همیشه خزاین آبادان بودی (ص ۲۹۹) در نقض الفضائع  
نیز آمده است:

بعد از آن سعدالملک سعد بن محمد لآبی وزیر محترم و مشیر حضرت سلطنت بود و اصحاب فریقین از علماء و ائمه ایشان و ... از وی صلات و عطاها و تسویغ ستدند (۲۲۱).

چون بخشیدن خراج در مورد علماء و ائمه محملی ندارد . میتوان گفت که شاید در این مورد تسویغ نوعی مقرری بوده است.

### تقریر

فعل متعددی است از اقرار ، یعنی قبول کردن مقدار خراج تعیین شده . معنی و مفهوم این کلمه این است که عامل شرایطی را برای پرداخت خراج پیشنهاد میکند و مردم میپذیرند ، این مضمون در این جمله خلاصه شده است :

قرار العامل بالبقاء ، (مفاتیح العلوم خوارزمی ص ۶۰ ترجمه فارسی ص ۶۲) .

### تابعه ۱۲

یعنی شخص ضعیف ، آبادی خود را در پناه مرد نیرومندی قرار دهد تا از او حمایت شود ، جمع این کلمه ملاجیه و تلاجیه است . گاهی شخص توانگر خردۀ مالک را در پناه خود میگیرد و زمانی صاحب آبادی درخواست حمایت میکند .

(مفاتیح العلوم خوارزمی ص ۶۲ ترجمه فارسی ص ۶۳)

خاورشناس مشهور روسی آ.ی. برتس در توضیح آنچه خوارزمی گفته مینویسد :

در خلافت عباسی سیستم مخصوصی به نام حمایت املاک جزء بوجود آمد . خردۀ مالکان برای آنکه بتوانند سهام خود را نگاه

(۲) در تاج العروس آورده است : لجأت الى فلان و عنه و التجات و تلجلات ، اذا استندت اليه و اعتضدت به او عدلت عنه الى غيره . (ج ۱ ص ۱۱۵)

دارند ، زمین را به نام مالکان عمدۀ قلمداد کرده ، عشریه خزانه و نیز مبلغی به حامیان خود میپرداختند و در نتیجه این عمل تاحدی استقلال خود را از دست میدادند ، خوارزمی در ذکر طرز نگهداری دفاتر دیوانی در اوآخر قرن دهم در خراسان ، یکی از آن دفاتر را چنین توصیف میکند . دفتر تلچیقات ، مخصوص مواردی است که ضعیفی اراضی خود را در اختیار قوی میگذارد که از آن نگهداری کند ....

قوی از اراضی ضعیف حمایت میکند و صاحب زمین آن را در حمایت (الجاء) قوی قرار می دهد (نقل از ناصرخسرو و اسماعیلیان ص ۲۲).

### تنخواه

این کلمه در تاریخ بیهقی ص ۱۳۰ ظاهراً به همان معنی مشهور خود یعنی «سمايه و پول نقد و مال و ثروت»<sup>۱۳</sup> بکار رفته در این جمله :

«او (بوسعید سهل) را از خاص خود هزار هزار درم تنخواه بود» و این جمله انگاه بکار رفته است که از بوسعید سهل که شغل ضیاع خاص غزنی را بر عهده داشته طبق دستور مسعود حساب می کشند و معلوم می شود که هفده میلیون درم در عهده وی هست که باید پرداخت کند و حال آنکه او را فقط یک میلیون درم تنخواه بود .

این کلمه در ادوار بعد به معنی «برات به خزانه برای ادائی وظیفه و مواجب و جیره و جز آن»<sup>۱۴</sup> بکار رفته و گمان می رود

(۱۳) فرهنگ معین

(۱۴) نظام الاطباء

از این موارد استعمال که در تاریخ بیهقی نمونه از آن هست اقتباس شده باشد .  
(رجوع شود به سازمان صفویه ص ۱۶۱ و ۱۶۲).

### توظیف

در لغت به معنی وظیفة روزانه معین کردن از برای کسی است . (اقرب الموارد) و در اصطلاح دیوانی یعنی به عامل حکومتی دستور داده شود که مالی معلوم را تا مدت معینی حمل کند و ارسال دارد .  
( مفاتیح المعلوم خوارزمی ص ۶۲ ترجمه فارسی ص ۶۴ ) .

### توقیر

اصل معنی توقیر «دادن حق کسی است بتمام و کمال ، در اصطلاح دیوان بیشتر شدن مال دیوان است از آنچه انتظار می رفت ، از راه کمتر خرج کردن و صرفه جوئی و پسانداز کردن یا محل عایدی تازه ای یافتن ». (استاد مجتبی مینوی کلیله و دمنه حاشیه ص ۲۳) موردی که بمناسبت آن استاد مینوی این توضیح را اورده اند این عبارت است :

«اگر مثال باشد تا اعمال بعضی در تصرف گیرند و در قبض آرند ، دیوان را توفیری تمام باشد .»  
(کلیله و دمنه ص ۲۳) .

از تاریخ بیهقی در ضمن شرح مطرود و مأخوذ شدن بوسیله زوzenی صاحب دیوان عرض و نامزد شدن بواسطه رازی به شغل عرض معلوم می شود که شخص اخیر الذکر بدون اطلاع احمد حسن میمندی وزیر ، از سلطان مسعود درخواست این شغل را کرده و ضمناً با اصطلاح آن زمان «توفیری نموده» یعنی به عرض سلطان رسانده که برای خزانه صرفه جویی خواهد کرد . احمد حسن که از این قضیه ناراحت و ناخرسند است بواسطه را می خواند و بوسی می گوید :

این شغل تو درخواسته باشی بی فرمان و اشارت من و توفیری نموده و بر من که احمدم چنین چیزها پوشیده نشود . . . اکنون رواست و در گذشتم دل قوی باید داشت و کار بروجه راند و بهیچ حال توفیر فرانستانم که لشکر کم کنی که در ملک رخنه افتاد و فساد در عاقبت آن بزرگ است . (ص ۳۳۷) آنگاه ابوالفضل در دنباله مطلب می نویسد : تا خواجه احمد حسن زنده بود گامی فراخ نیارست نهاد (یعنی بوالفتح رازی) و چون او گذشته شد میدان فراخ یافت و دست به توفیر لشکر برد و در آن بسیار خللها افتاد . (ص ۳۳۸)

چنانکه معلوم است مراد از توفیر در این مورد صرفه جوئی در هزینه سپاه و احیاناً تقلیل وظیفه و مستمری سپاهیان و یا تقلیل عده سپاهیان و بطور کلی باصطلاح امروز تقلیل بودجه نظامی است . و همانطور که گذشت خواجه احمد با این امر موافق نبوده است . مع هذا فرخی سیستانی در قصیده‌ای که در مدح احمد حسن سروده «توفیر» به وی نسبت می‌دهد و او را بسبب این کار ستایش می‌کند در این ابیات :

اندر دو مه چه کار توان کرد بیش از این  
خاصه کنون که دست همی نو برد بکار

بشکیب تا ببینی کاخ کجا رسد  
 این کار از آن بزرگ نژاد بزرگوار  
 اکنون فراز کرد بکار بزرگ دست  
 اکنون فرو گرفت جهان جمله استوار  
 فردا پدید گردد توفیرها که او  
 از عاملان شاه تقاضا کند شمار

و در این مورد بخلاف مورد بالا پیداست که غرض از توفیر، افزایش عایدات از راه افزایش خراج یا وصول صحیح خراج و جمع‌آوری آن بدون ریخت و پاش وحیف و میل است.

### جبایت

در مفاتیح العلوم (ترجمه فارسی ص ۵۷) و نیز در کتب لغت به معنی گرفتن باج و خراج آمده و به این معنی در دوره غزنوی و سلجوقی بکار رفته است. در تاریخ بیهقی آمده است:

تا این غایت تا ایشان (ترکمانان سلجوقیان) در هیچ شهر از خراسان نتوانستند نشست. جبایت روان است و عمال خداوند بر کار. (ص ۵۳۷). یعنی باج و خراج طبق معمول گرفته می‌شود.

و در تاریخ سیستان آمده:

عیسی (ابن علی بن عیسی) تافراه آمد و خراج جبایت کرد.

(ص ۱۵۹)

### جامگی

وظیفه و مواجب و مستمری نقدی. رجوع به اصطلاح اجرا شود. جامگی مرکب از جامه+ی نسبت و در اصل گویا بهای جامه بوده که به لشکریان می‌داده‌اند. جامگی معرب شده و بصورت جامکیه بکار رفته است (ذیل پرقومیس عرب‌دزی) و جمع آن بصورت جامکیات در متون فارسی نیز آمده (ترجمه تاریخ یمینی ص ۱۶۸ و دستورالکاتب چاپ مسکوچ ۱ صفحات ۲۴۴ – ۲۹۲ – ۲۹۹ – ۳۲۴ – ۳۶۶ – ۳۹۴) در متن اخیر بصورت جامکیات است باکاف فارسی. صاحب‌المنجد نوشته است: **الجامیکه ج جامکیات والجومک، ج جوامک: راتبه خدمتکاران دولت از لشکری و کشوری.**

## جزیه

مالیات سرانه اهل ذمه است که جمع آن جزاء است. این کلمه معرف گزیت است که در فارسی به معنی خراج و مالیات است.  
 (از اصطلاحات دیران دیوان خراج، ترجمه مفاتیح العلوم خوارزمی ص ۷۱).

جرجی زیدان می نویسد: جزیه و خراج هردو با هم شبیه است چه هردو مالیات را از نامسلمانان سالی یک بار در موقع معین دریافت می کنند منتهی جزیه از افراد گرفته می شود و با اسلام آوردن افراد ساقط می گردد اما خراج همان مالیات ارضی است که با قبول اسلام نیز باقی می ماند. (تاریخ تمدن جرجی زیدان ج ۱ ص ۲۲۰) این اصطلاح در دوره غزنوی نیز در همین معنی بکار می رفته و از خراجی که سلطان محمود از هند می گرفته به جزیه نیز تعبیر می شده (ترجمه تاریخ یمینی ص ۳۱۲) نیز دیده شود تاریخ زرین کوب ص ۴۷. و تاریخ تمدن جرجی زیدان صفحه مذکور ببعد لغت نامه دهخدا و رجوع شود به اصطلاح خراج در همین مقاله.

## گهبد

یا چهبدان این کلمه معرف گهبد است و آن بصورت کهبد نیز بکار رفته (برهان). مرحوم دکتر معین در حواشی برهان آورده اند: «جهبد» به کسر اول و سوم و نیز به فتح اول و سوم معرف است. ذی (ج ۱ ص ۲۲۶) گوید: (معرف) از فارسی کهبد (به فتح اول و سوم) مرکب از: «که» (به فتح اول) به معنی بوته زرگری و «بد» (به فتح) سانسکریت Pati ، به معنی مخدوم، مدیر و مخصوصاً به معنی کسی که مسکوکات را برای جدا کردن خوب از بد، آزمایش کند و عموماً به معنی کسی که نیک را از بد و صواب را از خطا تشخیص دهد.

جمع: جهاینده ، در صورت صحت حدس ذی اصل «گهبد» به کاف فارسی است و تعریف کلمه نیز نشان می دهد که در اصل گاف بوده است. هر تسلیم گوید که نگهبان مسکوکات را در عهد ساسانی *Gahbadh* می گفتند «اما با احتمال قوی» گهبد مخفف گاهبد، مرکب از : گاه + بد (پسوند دارندگی و اتصاف) است به معنی صاحب رتبه و مقام و صاحب المسند. لف در فهرست خود کهبد *Kubud* را به معنی خزانه دار نوشته. در تاریخ قم «جهبد» «به معنی مأمور خراج» آمده و به همه معانی مذکور در متن برهان صحیح «گهبد» است . هر چند گهبد (به ضم کاف تازی) نیز قاعدة ممکن است بکار رود، که (مخفف کوه) + بد (پسوند دارندگی و اتصاف) است. دار مستتر تبعات ج ۲ ص ۲۸۹) و در این صورت فقط به معنی کوه نشین خواهد بود. اما باید دانست که به معنی زاحد و عالم دین نیز همان گهبد (=جهبد) صحیح است. (برهان مصحح دکتر معین ج ۳ ص ۱۷۴۵-۱۷۴۶) موردی از تاریخ قم که مرحوم دکتر معین بدان اشاره کرده بقرار زیر است :

«مراد به جهبد شخصی است که ارباب خراج او را به دیوان آرند تا صاحب عهده شود که مال و متوجهات ایشان بستاندو به دیوان رساند و رسم در ایام سلطان چنان بوده است که ارباب خراج به قم جهبد را نصب کرده اند و او را ضامن شده و ضمان نامه باعمال قم بازداده که هر آنچه جهبد از خراج بستاند و در دست و تحت الید و قبض او آید از وجوه اموال بعضه ایشان بود و براین قیاس عقد نامه ها می نوشتند و می نهادند و برآن گواهی گرفتند.»<sup>۱۰</sup>

در تاریخ قم نسخه هایی از این عقد نامه ها به فارسی و عربی

(۱۰) چاپ سید جلال تهرانی ص ۱۴۹-۱۵۰

بدست داده است رجوع شود به این کتاب ۱۴۹ ببعد و مالک وزارع در ایران ص ۱۰۴ ببعد در کتاب اخیر در توضیح آنچه در تاریخ قم آمده نوشته است :

خارج را بوسیله نمایندگان جهیز به دیوان می دادند. در قم رسم براین بود که در باب خراج (و با اصطلاح امروز مؤدیان مالیات) جهیزی به دیوان می آوردند و او به گردن می گرفت که خراج مقرر را تماماً از آنان وصول کند و به دیوان بیاورد و همچنین تعهدنامه‌ای کتبی به عمل خراج می سپرد مشعر براینکه او مسئول همه اموالی است که به عنوان خراج می گیرد. (ص ۱۰۴).

چنانکه از عقدنامه‌های مندرج در تاریخ قم بر می آید اصطلاح ورسم جهیز در قرن چهارم در قم و حوالی آن مرسوم بوده است. خوارزمی نیز که کتاب خود را در همین قرن نوشته از این اصطلاح یاد می کند خوارزمی در ذیل اصطلاح «ختمه» (من ۵۴ ترجمه فارسی ص ۵۷) می گوید: ختمه گزارش ماهانه است که هر ماه جهیز با تعیین مقدار درآمد موجودی و خرج کرد و باقیمانده تقدیم می کند. چنانکه با این گزارش حساب هر ماه بسته می شود.

### حاصل

از اصطلاحات دیوان خراج و آن مقدار مالی است که در خزانه یاد نزد کارگزار موجود است. (مفایع العلوم خوارزمی ترجمه فارسی ص ۶۲) آنچه موجود باشد در بیت المال یانزد عامل. (لغت نامه دهخدا) : (احمد حسن) . . . عبدوس را گفت بازگرد تامن امشب مثل دهم تا حاصل و باقی وی (ابوالقاسم کثیر) پیدا آرند و فردا باوی بدرگاه آرند. (تاریخ بیهقی ص ۳۶۴) یعنی مال دیوانی

که در نزد ابوالقاسم کثیر موجود است و باقی یعنی تتمه و باقی مانده خراج که در نزد وی هست.

### حرز

از اصطلاحات دبیران دیوان خراج و به معنی برآورده کردن و تخمين زدن مقدار محصول زراعت است.

(مفایع العلوم خوارزمی ترجمه فارسی ص ۶۲).

محمد بن هندو شاه نجفی ای فصل سیزدهم از ضرب دوم قسم دوم کتاب خود «دستورالکاتب» را به حرز و تخمين که دبیران باید از آن آگاهی داشته باشند اختصاص داده است. چنانکه فهرست مجله اول (چاپ مسکو) صفحه ۴۹ حاکی است. قسمت مربوط هنوز چاپ نشده یا بنده ندیده است.

### حشری

از اصطلاحات دبیران دیوان خراج و به معنی میراث کسی است که وارث نداشته باشد. (مفایع العلوم خوارزمی ترجمه فارسی ص ۶۱) ترکه و اموال آنکه او را وارثی نباشد. (لغت نامه دهدزا).

### حشو

از اصطلاحات دیوان استیفاست. در نفایس الفنون آرد: حشو عبارت است از کمیتی یا حکایتی که ذکر آن، به حقیقت محاسب را مطلوب نباشد، اما باید که فی الجمله آن را به مطلوب تعلقی باشد (نقل از لغتنامه دهخدا). در شرح مشکلات دیوان انوری آمده: حشو آن چیزی است که در ابواب جمع یا خرج محتاج به شرح باشد و در طرف

ایمن محاسبه نویستند. (ص ۱۶۷) در این بیت انوری که در ضمن اصطلاح ترقین نیز نقل شده‌آمده:  
 بارز صیت دیگران ترقین  
 کرده ترجیح حشواعشارت  
 (دیوان، مجله اول ص ۳۸۳).

## حمل

خوارزمی گوید: حمول اموالی است که بسوی بیت‌المال حمل می‌شود، مفرد این کلمه حمل (به کسر حاء و سکون میم) است که اسم شده است (مفاتیح العلوم خوارزمی ص ۶۲) در تاریخ بیهقی آمده است: و سوم ماه رمضان (سال ۴۲۴) هدیه‌ها که صاحب دیوان خراسان ساخته بود پیش آوردند پانصد حمل (ص ۱۱۴).

نیز در ص ۴۲۰ آمده است: یحیی (برمکی) ... گفت این مال گشاده نیست چون از مصر و شام حمل در رسد آنگاه این جواهر خریده آید. نیز در ترجمه تاریخ یمینی ص ۱۱۱ می‌خواهیم: ابوعلی سیمجرور و فایق پس از شکست سبکتکین به فخر الدوله نامه نوشته و خواهش کردند حمل فرستد تا در وجود مخالفان خویش خرج کنند.

## خازن

تعویلدار و نگهبان اموال و گنجینه دار و کسانی که جواهر و البسه را که بعنوان خلعت می‌داده‌اند و شمشیرهای مرصع و چیزهایی نظیر آنها را در تعویل داشته‌اند. خازن‌ان چند تن بوده‌اند و لابد رئیس داشته‌اند. جایی مسعود غزنوی می‌گوید احمد بنالتگین .... خازن پدر ما (یعنی خازن محمود) بوده است. (تاریخ بیهقی ص ۲۶۷) که لابه رئیس خازن‌ان یا خازن کل بوده است.

نیز دیده شود تاریخ بیهقی ص ۲۱۵، ۱۵۸ (چاپ فیاض) دستور الكاتب ج ۱ ص ۶۳۸ و رجوع به اصطلاح خزانه و خزانه‌دار شود.

### ختمه

گزارش ماهانه است که هرماه کمپد با تعیین مقدار درآمد و موجودی و خرج کرد و باقیمانده تقدیم میکند . چنانکه با این گزارش، حساب هرماه بسته میشود. (مفاتیح العلوم خوارزمی ص ۴۵ ترجمه فارسی ص ۵۷) و گزارش سالیانه را ختمة الجامعة گویند . (همان مأخذ) .

### خارج

خوارزمی نویسد : خراج مالیاتی است که از زمینهایی که برایر صلح بدست آمده است گرفته میشود . (ترجمة مفاتیح العلوم ص ۶۱) . در آنند راج آمده است : خراج چیزی را گویند که از جایی حاصل شود و از آنجا برآید اعم از آنکه این تحصیل یا بسبب ملکیت در آن چیز باشد یا بجهت صیانت و محافظت واعانت آن چیز، پس آنچه پادشاه را از بابت زمین به ملکیت پیدا شود خراج باشد همچنین آنچه از پادشاهان زیردست بدست آید نیز خراج بود و آنچه از سوداگران گرفته شود آنهم خراج است.

یاقوت در مقدمه معجم البلدان گوید :

كلمه خراج و خرج معنی واحدی دارند و آن مأخوذه از آیه «ام تسأّلهم خرجا»<sup>۱۶</sup> است .  
(معجم البلدان ج ۱ ص ۴۴).

(۱۶) سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۷۴ : آیا از ایشان مزدی درخواست می‌کنی

آیا خراج در اصل فقط مالیات ارضی بوده یا به مالیات سرانه و جز آن نیز اطلاق میشده؟ در این باره نظر قاطعی وجود ندارد. برخی خراج و جزیه را دو لفت متراffد دانسته‌اند که هیچیک بمعنى اخص جزیه که در ادوار متاخر بکار میرفته نبوده است و معنی مطلق مالیات را میداده و از قرینه جمله معلوم میشده است که کدامیک مالیات زمین (=خراج) یا مالیات سرانه (=جزیه) یا مالیات دواب را میداده است. هریک از این کلمه‌ها علاوه بر معانی کلی معانی خاصی هم داشته است چنانکه معنی اخص خراج مالیات زمین و معنی اخص جزیه مالیات سرانه بوده است.

(مالک وزارع دادبران ص ۷۴ حاشیه).

از آنچه قاضی ابویوسف در کتاب الخراج در خطاب به هارون می‌نویسد چنین برمی‌آید که در دورهٔ وی مأمور وصول مالیات قبایله‌ای به خلیفه می‌سپرده که بموجب آن موظف بوده مبلغ معینی مستقیماً بنام خراج از رعایا جمع آوری کند و به خلیفه پرداخت نماید (الخراج متن عربی ص ۶۰، ناصرخسرو و اسماعیلیان ص ۲۲).

خراج معمولاً به درهم تعیین می‌شده و برای آنکه بدھی هریک از مؤدیان را معلوم کنند مبلغی را که او می‌باشد بپردازد با ضریب ثابتی به دینار (طلای) تسعیر میکرده‌اند و دوباره این مقدار به دینار رایج تسعیر میشده است. این کار بدست کسانی انجام میشده که جهبد نامیده میشده‌اند (رجوع به همین اصطلاح شود) معمولاً خراج را به اقساط می‌پرداخته‌اند و در تحصیل آن سال شمسی را ملاک عمل قرار میداده‌اند با این همه گاه‌گاه شماره اقساط فرق میکرده. اصولاً اولین خراج را می‌باشد هنگام رسیدن غلات بپردازند. خراجی را که مردم می‌باشد به جنس بپردازند عمال خراج در خرمن‌گاه میگرفتند. (مالک وزارع دادبران ص ۱۰۲ تا ۱۰۴).

مواردی هست که یک ملک عمدۀ که مالک آن با اشخاص مقتدر حسن رابطه داشته بکلی از خراج معاف گردیده است مثلاً مؤلف تاریخ بیهقی در بارۀ فضل بن محمد می‌نویسد : و به حکم قرابتی که با امیر حسنک میکال داشت خراج او در ربع زمیج استقطاب کرده بودند. (ص ۱۰۹) نمونه دیگر در بارۀ معافیت از خراج را در شرح حال فردوسی می‌بینیم که حیی قتبیه عامل طوس او را از خراج معاف کرده بوده است :

حیی قتبیه است از آزادگان      که از من نخواهد سخن رایگان  
نیم‌آگه از اصل و فرع خراج      همی غلطمن اندر میان دواج

(چهار مقاله ص ۷۸)

نیز در تاریخ بیهقی می‌بینیم که مسعود صدهزار درم از خراج سال ۴۲۲ ترمذ را به رعایای ترمذ می‌بخشد (تاریخ بیهقی ص ۲۴۱) در بارۀ خراج می‌توان مراجعه کرد به الخراج ابویوسف قاضی ، ناصرخسرو و اسماعیلیان ص ۲۱ ببعد ، مالک و زارع در ایران ص ۷۴، ۸۹، ۹۰، ۱۰۲، ۱۰۴ تاء ۱۰ و تاریخ بخارا ص ۳۹ ، احکام السلطانیه ص ۱۴۲ ، تاریخ زرین کوب ص ۴۷ تاریخ تمدن جرجی زیدان ج ۱ ص ۲۲۳ .

### خراجگذار

آنکه خراج و مالیات میدهد ، در تاریخ بیهقی آمده است :  
احمد ینالتگین مالی عظیم که از مواضع بود از تکران <sup>۱۷</sup>  
و خراجگذاران بستد (ص ۴۰۲) . این ترکیب در لغت‌نامه دهخدا

(۱۷) تکر . بفتح تاواکاف مشدّد در لغت هند به معنی مردمان صاحب نروت و وجاهت و رؤسای ایل و صاحبان حشم که بایهشان پست‌تر از رایه‌ها باشد و از اواسط الناس بالاتر . (حوالشی قاریخ بیهقی ص ۴۰۱) .

و فرهنگ معین بازاء بصورت خراجگزار ضبط شده و ظاهراً اصح همین صورت است . چه «گزار» ریشه فعل یا نعت فاعلی مخفف از گزاردن و گذاشتن به معنی اداکردن است .

### رائج

مالی که وصولش آسان باشد ، از اصطلاحات دبیران دیوان خراج است .  
(*مفاتیح العلوم خوارزمی*، ص ۶۱ ترجمه فارسی ص ۶۲) .

### راتبه

مستمری یا وظیفه ، مقداری از مواجب ثابت که حتماً باید پرداخت شود ، از اصطلاحات دبیران خراج است . (*مفاتیح العلوم خوارزمی* ، ترجمه فارسی ص ۶۳) : و ایشان (پسران محمد بن محمود بن سبکتگین) را وکیلی به پای کردند و راتبه تمام نامزد شد .  
(تاریخ بیهقی ص ۶۰) .

جمع آن یعنی رواتب بکار رفته : مثال داد (یعنی مسعود غزنوی) تا از وظایف و رواتب امیر محمد حساب برگرفتند .  
(تاریخ بیهقی ۱۱)

### راهدار و راهداری

راهدار کسی بود که به محافظت راهها از طرف حکام مأمور بوده و ضبط خراج امتعه‌می‌کرده است و محصولی را که می‌گرفته‌اند . (آندراج) در دستورالکاتب فصلی به راهداری چنانکه فهرست کتاب (ص ۵۰) حاکی است اختصاص داده شده است . از این بیت فرخی معلوم می‌شود که این اصطلاح در دوره غزنویان نیز معمول بوده : راهداران و زعیمان زنسا تا به رجال

بر ره از راه بران تو بخواهند جواز

(دیوان چاپ دبیرسیاقی ص ۲۰۰)

در یکی از مناشیری که در عتبة الکتبه ص ۱۹ نقل شده، راندن

حکم سیاست بر راهداران از فرایض شمرده شده است و این شاید از آن بابت باشد که احتمالاً راهداران به بهانه حفظ راهها از مردم اخاذی می‌کرده‌اند.

مؤید این نکته مطلبی است در تاریخ غازانی که می‌گوید:

استیلای دزدان تا غایتی بود که ناگاه در شب، امیری کبس کرده، غارت کردنی و تتفاولان و راهداران زیادت از آن نمی‌کردند که هرچه می‌خواستند از راه‌گذریان می‌ستندند و کاروان را بهانه آنکه دزد و بلارغو در میان شما باشد موقوف می‌گردانیدند تا دزدان آگاه می‌شدند و به راه می‌آمدند و چون دزدان کاروانی را بزدنی هرگز عقب دزد نرفتندی و صادر و وارد را هرگز از دزدان پریشانی نبود که از تتفاولان و راهداران، چه مضرت دزدان احیاناً اتفاق افتادی و از آن ایشان در هر منزلی به دو موضع دردست ایشان گرفتار می‌شدند و ای بسا کاروان که راههای مجہول بغایت دور پرمشقت اختیار کردنی تا از دست شناقص تتفاولان و راهداران خلاص یابند پادشاه اسلام خلد سلطانه (مناد غازان خان است) تدارک این معنی را لازم شمرد ... (تاریخ مبارک غازانی ص ۲۷۸-۲۷۹)

### سفتحه

خوارزمی آن را از اصطلاحات معروف و متداول دیوان خزانه شمرده و در توضیح چیزی نیاورده است جزو «معروف» است.

(مقاتیع العلوم، ترجمه فارسی ص ۶۴)

سفتحه معرب سفته است (آنند راج) و اسدی در فرهنگش خود گوید: سفتحه مالی باشد که به شهری یا به جایی کسی را دهنده و بجایی دیگر بازستانند جلاب بخاری گوید:

اینک رهی به مژگان راه تو پاک رفته

نوزدیک تو نه نامه نه نیز هیچ سفته

(لغت فرس، چاپ آقای دکتر دبیرسیاقی صفحه ۱۵)

در فرهنگ‌های متأخر نیز نوشته اسدی تکرار شده و ظاهراً سفته بهمین معنی در دیوان خزانه یا استیفا متداول بوده است.

### شرب بهای

یعنی بهای شراب، و آن پولی است که موظفین حکومت بجبirs از مردم می‌گرفتند، با اسم بهای شراب و آن راحقی واجب می‌شمردند، این اصطلاح در راحة الصدور ص ۲۳ بکار رفته، دیده شود همین کتاب ص ۶۰۵ و همچنین اصطلاح مال السلاح در همین مقاله.

### شمار

شمار به معنی حساب است و در اصطلاح دیوانی دوره غزنوی به مفهوم علم حساب که مستوفیان به کار می‌بردند یعنی (علم سیاق) بوده است چنانکه ابوالفضل بیهقی درباره یکی از دیوانیان گوید: «شمار و دبیری نداند» (ص ۳۶۷) و درباره دیگری گوید: «دبیری و شمار و معاملات نیکوداند» (همان صفحه) و شمار کردن به معنی رسیدگی به حساب عمال و صاحبان شلفها بکار می‌رفته است: در شمار باید که با وی مساهلت رود. (از قول مسعود غزنوی درباره مانک علی) (تاریخ بیهقی ص ۱۲۹) یعنی در حساب کشیدن و حساب گرفتن با وی سخت‌گیری نشود. پس بفرمود که شمار وی بباید کرد (تاریخ بیهقی ص ۱۳۰) یعنی مسعود فرمود به حساب وی باید رسیدگی کرد و از وی حساب کشید.

درین روزگار فرمود تا شمار احمدینالتگین بکرددند. (ص ۲۶۷)

خواجه بزرگ بوسرل را بخواند با ناییان دیوان عرض و شمارها بخواست (۳۶).

### صاحب دیوان

صاحب دیوان با فک اضافه یا صاحب دیوان با اضافه و بطلور مطلق یعنی بی اضافه به کلماتی چون اشرف و برید و رسالت و انشا و مانند آنها کسی بوده ظاهراً از مأموران دیوان استیفا که

برخزانه و مالیه و عایدات و خراج دخل و خرج نظارتی کرده و پرداخت مستمری‌ها با تصدی یا دخالت یا نظارت وی انجام می‌گرفته است.

محمد ناظم در کتاب سلطان محمود، صاحب دیوان خراسان را عمید خراسان (رئیس‌صاحبان مناصب‌ولایات) معنی کرده، در برابر امیر که فرمانده لشکر ولایت است (بنقل میورت دارک: حواشی سیرالملوک ص ۳۴۴) صاحب دیوان‌گاه به صاحب دیوان استیفا نیز اطلاق می‌شده. (تاریخ بیهقی ص ۲۶۶-۴۹۸-۴۹۷) ترجمه تاریخ یمینی ص ۳۴۴ و صاحب دیوانی شغل وی بوده (قاپوس نامه ص ۲۲۱ و تاریخ بیهقی ص ۳۶۲ و ۴۳۷).

چنانکه صاحب دیوانی غزنی یعنی شغل کسی که امور مالی و خراجی غزنین را اداره می‌کرده است (تاریخ بیهقی ص ۱۳۰) و صاحب دیوانی غزنی چنانکه بر تلس استنباط کرده شغل کسی که مباشرت ضیاع خاصه سلطانی را به عهده داشته نبوده (ناصر خسرو واسماعیلیان ص ۲۵) بیهقی گوید:

و این مرد (یعنی بوسعید سهل) مدتی دراز کدخدای وعارض امیر نصر سپاه سalar بود و برادر سلطان محمود ... و چون نص کذشته شد از شایستگی و بکار آمدگی این مرد محمود شغل همه ضیاع غزنی خاص (شغل ضیاع خاص غزنی) بدو مفوض کرد و این کار برابر صاحب دیوانی غزنی است و مدتی دراز این شغل را برآورد و پس از وفات سلطان محمود، امیر مسعود مهم صاحب دیوانی غزنی بدداد باضیاع خاص بهم (ص ۱۲۹-۱۳۰). در اینجا بیهقی شغل ضیاع خاص غزنی را با صاحب دیوانی غزنی برابر دانسته است.

این اصطلاح با این معنی در قرون بعد نیز متداول بوده و این بیت حافظه نیز ناظر به همین معنی است:

صاحب دیوان ماگویی نمی‌داند حساب  
کاندرین طفرا نشان حسبة‌للہ نیست  
(دیوان چاپ قزوینی چاپ ۵۰)  
نیز دیده شود نفثة‌المصدور ص ۷۷ . ۴۷۵

### صك

منشوری است که در آن هر نوع جیره و وظیفه ثبت می‌شود . در این منشور اسمی راتبه‌گیران و تعداد آنان و مقدار وظیفه‌ای که برای آنان تعیین شده نوشته می‌شود ، مهر و اعضای سلطان نیز در پایان این منشور نقش می‌گردد تا مستمری آنان قابل پرداخت باشد . (ترجمة مفاتیح العلوم خوارزمی ص ۵۹)

صك معرف چك است (فرهنگ فارسی معین) . اسدی در فرنگ خود آورد :

چك خط و قبالة باشد . معزى گفت :  
آن بزرگان گر شوندی زنده در ایام او

چك دهندی پیش او بر بندگی و چاکری  
(لخت فرس چاپ آقای دکتر دبیرسیاقی ص ۸۷)

### ضریبت ، ضریبه

ابوریحان در انتفهیم ضمن برنشستن کوسه‌گوید : و بنخستین روز از وی (از آذر ماه) ، از بهر فال ، مردی بیامدی کوسه ، برنشسته برخری و بدست کلاғی گرفته و بیاد بیزن خویشن باد همی زدی و زمستان را وداع همی‌گردی وز مردمان بدان چیزی یافته و به زمانه ما به شیراز همین کرده‌اند و ضریبت پذیرفته ، از عامل . تا هرچه ستاند از پامداد تا نیمروز به ضریبت دهد . و تا نماز دیگر از بهر خویشن را بستاند . (التفهیم تصحیح استاد همامی ص ۲۵۶) و در تاریخ بخارا آمده است : مراین سهل بن

احمد داغونی را بر اهل اسکنجهکت ، ضریبهای بوده است هر سالی ده هزار درم ، قسمت برحانه‌ها کردندی ..... (ص ۱۵) از این فقرات معلوم می‌شود ضریبه ، خراج و مالی بوده که بنا بر سم یا به حکم حاکم اخذ می‌شده همچون عوارضی که امروزه با تصویب انجمنهای شهر و جز آن برای مدتی اخذ می‌شود .

### خرابهای مذهبیه طبقه

خرابی است که برای انواع زراعت در هر جریب تعیین می‌شود ، این کلمه را در فارسی تشک می‌گویند که به معنی اجرت و دستمزد است .

(مقاتیع العلوم خوارزمی ، ترجمه فارسی ص ۲۶)

در اقرب الموارد بفتح اول است و چنین معنی شده : وظیفه‌ای از خراج مقرر که بر هر جریبی وضع می‌شود عمر به عثمان نوشت : «ارفع الجزية عن رؤوسهم و اخذ الطسوق من ارضيهم» و گفته‌اند شبیه خرابی است که مقدار آن معلوم است . (اقرب الموارد ج ۱ ص ۷۰۷) . در لفت تشک و یا تسک (فارسی) چیزی که ریشه و اصل لفت را روشن کند پیدا نشد .

### طعمه

ضیعه‌ای که حکومت به کسی واگذار کند تا آن را آبادان نماید و عشر محصول را بپردازد و به مرگ آن کس ضیعه به حکومت بازگردد و وارث را حقی بر آن نباشد .

(لفت نامه دمخته)  
خوارزمی می‌گوید : طعمه یعنی دهی را به مردمی واگذار ند تا آباد کند و عشر آن را بپردازد و تا پایان عمر از آن شخص باشد و سر از مرگ از ورثه او سر گرفته شدد ، حالکه قطعه